

حق داری بدانی زندگی تلخ است؛

خیلی تلخ

تحلیل پیام داستان:

داستان دخترک سه چشم به یکی از تلخ ترین واقعیت های دنیای امروز پرداخته است؛ دخترکی که چشمش را عمل کرده است، با شنیدن ماجرای ساختگی «دخترک سه چشمی که یک چشم اضافی دارد» از زبان مادرش، دنیایی خیالی در ذهن خود می سازد و به گفتگو با آن می پردازد.

با برملا شدن راز ماجرا توسط پدر، دخترک با واقعیتی تلخ روبه رو می شود که در سه مرحله تأثیری عمیق بر وی می گذارد؛ مرحله اول: آگاهی از این واقعیت تلخ که چشمان دختر هندی دهساله ای را فروخته اند. مرحله دوم: آگاهی از فریبی که خورده است؛ ماجرای ساختگی دخترک سه چشمی. مرحله سوم: ویرانی دنیای خیالی اش؛ ارتباطی ذهنی و روحی که با دخترک سه چشم برقرار کرده است.

این سه مرحله تقریباً به طور همزمان اتفاق می افتد و تأثیر واقعیت را عمیقتر می کند، به خصوص که شخصیت اصلی داستان به یک دوست نیاز داشته و این دوست را در شخصیت خیالی خلق شده، یعنی در دخترک سه چشم جستجو می کرده است و آگاهی از خیالی بودن او، سرگستگی و تنهایی دوباره را برایش به ارمغان می آورد:

چند روز بعد ماما پرسید: «خوب، روشنگر جان بگوینم باکی دوست شدی؟»
گفتم: «با نخته پاک کن.» و از لجم مشقی را که نوشته بودم پاره و مجاله کردم. گفتم: «سر کلاس تشنه ام می شه، خجالت می کشم تنهایی زنگ تفریح آب بخورم.» (ص ۱۵)

از داستان چنین برمی آید که با هدفی از پیش تعیین شده نوشته شده است. این سخن چه درست باشد و چه نادرست از منظر بررسی اهداف نویسنده، دو گرایش عمده را می توان در آن تشخیص داد:

الف) گرایش حقوق کودک

ب) گرایش عدالت اجتماعی

که اگر گرایش نخست را نتوانیم نگرشی «راست گرایانه» بخوانیم، بی تردید گرایش دوم را می توانیم، نگرشی چپ گرایانه بدانیم.

نویسنده در واقع کوشیده است به نوعی مفهوم عدالت اجتماعی را از زاویه حقوق کودکان قرائت کند و قرائتش نیز قرائتی انتقادی است. چکیده هدف نویسنده در سخنان پدر هنگام برملا کردن راز پیش روشنگر آمده است:

«نمی توان کتاب را مستقل از کتابهای دیگر، رسانه ها و عوامل محیطی بررسی کرد.»

«از منظر اهداف نویسنده، دو گرایش عمده را می توان تشخیص داد: حقوق کودک و عدالت اجتماعی»
«قرائت نویسنده از حقوق کودک قرائتی انتقادی است»

این دعوا مبتنی بر فرضیه هایی بود که امروز به طور کلی رنگ باخته اند. پس باید به خوشبها و ناخوشبها، شیرینی ها و تلخیها، خیالها و واقعیتها و حتی داستان، از منظری دیگر نگریست.

امروزه می دانیم که کتاب جزیره ای بی ارتباط با رسانه های دیگر نیست و تأثیرگذاری هر کتاب را مستقل از کتابهای دیگر و رسانه ها و شرایط و عوامل محیطی نمی توان بررسی کرد و می دانیم که مخاطبان به دلیل آموخته ها و تجربه های متفاوت، از تأثیرپذیری یکسان و مشابهی برخوردار نیستند، و می دانیم که هر کتاب از نظر تأثیرگذاری در فرآیندی پیچیده قرار می گیرد که نمی توان آن را با الگوهای ساده و دم دستی تبیین کرد.

● علی اصغر سیدآبادی

- نام کتاب: دخترک سه چشم
- نویسنده: فرشته ساری
- ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- شمارگان: ۳۰۰۰ جلد
- چاپ اول: ۱۳۷۷
- تعداد صفحات: ۳۸ صفحه
- بهاء: ۲۵۰۰ ریال
- خلاصه داستان:

برای دختری که یکی از چشمان خود را از دست داده است، از بانک چشم، چشمی می گیرند. به او می گویند این چشم مال دخترک سه چشمی است؛ مال دخترکی که یک چشم اضافه داشته است.

دختر شروع می کند به نامه نوشتن برای دخترک سه چشم تا اینکه پدرش واقعیت را به او می گوید و می گوید که چشم تو مال یک دختر دهساله هندی بوده که چشم دیگرش را قبلاً فروخته بودند و اکنون زنده نیست.

یک دعوی قدیمی:

برای بررسی این کتاب می توان نقبی به آن دعوی قدیمی و بی نتیجه در ادبیات کودک زد که سعی می کرد با ارائه یک راه حل قطعیت نشان دهد داستانهای کودک باید به خوشبها و زیباییهای زندگی بپردازد یا واقعیتهای تلخ و گزنده را نیز بازگوید.

بابا گفت: «می‌دانم که می‌خواهی بدانی پس خودش با چه چشمی نگاه می‌کند. اما این دختر دیگر وجود ندارد. بعضی از خانواده‌های فقیر و پرجمعیت در کشورهای فقیر، بچه‌هایشان را به دلالت می‌فروشند، به ظاهر برای اینکه به خانواده بی‌بچه‌ای بپارند، اما بیش‌تر این بچه‌ها را به جایی می‌برند که اعضایشان را به فروش می‌رسانند، شنیدن این حرفها برای تو خیلی تلخ است، ولی تو هم حق داری بدانی که زندگی علاوه بر شیرینی، تلخی هم دارد و به جز دوستی آدمها که البته خیلی مهم است، چیز مهم دیگری هم هست که تا در دنیا نیست، زندگی ناقص است.

تو باید سعی کنی با رفتار و شیوه زندگی‌ات، دنیا را به اندازه توانایی خودت به عدالت نزدیک‌تر کنی تا دوستهای سه چشم تو زنده بمانند و بتوانند با چشمان خود به زیباییها نگاه کنند.

امیدوارم وقتی بزرگ شدی، علم آن قدر پیشرفت کرده باشد که دیگر نیازی هم به این نباشد تا کودکان سه چشم از حق زندگی محروم شوند. یادت باشد دخترم که عدالت بدون دانایی کامل نیست.»

(۳۰ و ۳۱)

همان طور که دیده می‌شود، این داستان برای شخصیت اصلی خود و در حقیقت برای مخاطبانش نقشی واقعی و عملی قائل نیست و کارکرد روضه را پیدا کرده است، به گونه‌ای که مخاطب در مواجهه با واقعیتی چنین وحشتناک، توانایی انجام هیچ عملی را ندارند، جز افسوس خوردن و ناراحت شدن.

مخاطب در مواجهه با چنین واقعیتی خود را بسیار منفعل، و ناتوان از تغییر دادن اوضاع احساس خواهد کرد. البته نویسنده کوشیده است این مشکل را به نوعی حل کند و یادآوری پدر به روشنگر، مبنی بر کامل نبودن عدالت بدون دانایی که در واقع یادآوری نویسنده برای همه مخاطبان است، تلاش نویسنده را برای نیل به این هدف به خوبی نشان می‌دهد؛ هر چند که این توصیه به علم‌آموزی، خود از زاویه‌ای دیگر، قابل بحث و بررسی است.

در قرآنی که نویسنده از عدالت دارد، علاوه بر در غلتیدن به ورطه شعار که آفت محتمل چنین ادبیاتی است، به ارتباط مستقیم علم و عدالت اشاره شده است؛ در حالی که به نظر نمی‌رسد پیشرفت علم به طور مستقیم به عدالت بینجامد، بلکه چگونگی استفاده از علم و اهدافی که برای آن تعیین می‌شود می‌تواند با کمک عدالت سنجیده شود؛ چنان که امروزه عدالت در برخورداری از علم و دانش بحثی مفید است و بی‌عدالتی

از همین زاویه می‌توانیم در ساختار داستان نیز تأمل کنیم. تأمل در ساختار داستان را با چند سؤال شروع می‌کنیم:

شخصیت اصلی داستان نامه‌ها را چه وقت می‌نویسد؟ آیا او فکر کرده است که این نامه را چگونه باید به دست دخترک سه چشم برساند؟ آیا او از شیوه کار پست آگاهی دارد؟ آیا پدر و مادرش از نامه‌نگاری او مطلع بوده‌اند؟ و...

آن طور که از متن داستان برمی‌آید، روشنگر باید حداقل چهارم داستان باشد و بدیهی است که از شیوه کار پست اطلاع داشته باشد. در این صورت این نوع نامه‌نگاری، باورپذیری خود را از دست می‌دهد، طبیعی است که دخترک بداند نامه باید به نشانی دخترک سه چشم فرستاده شود. آیا او نشانی دخترک را پرسیده است؟ اگر نشانی او را جستجو کرده بود، واقعیت خیلی زودتر خود را نشان می‌داد و اگر این نقیصه به نحوی دیگر جبران شده بود باید در جایی نشان داده می‌شد؛ مثلاً در متن نامه‌ها، در حالی که مسائلی بی‌اهمیت‌تر در آنها طرح شده است.

از سوی دیگر این سؤال پیش می‌آید که اگر این نامه‌ها در بیمارستان نوشته شده است، پدر و مادر روشنگر هم از آن اطلاع داشته‌اند؛ پس چرا هیچ اقدامی نکرده‌اند و هیچ اشاره‌ای به آن نشده است؟ چرا که در یکی از نامه‌ها آمده است:

«البته مامان مرا هیچ وقت در بیمارستان تنها نمی‌گذاشت، فقط چند دفعه وقتی من خواب بودم از پشم رفته بود که تازه بابا را به جای خودش به بیمارستان فرستاده بود» (ص ۱۷)

البته یک احتمال دیگر هم وجود دارد؛ شاید این نامه‌نگاری در خیال روشنگر اتفاق افتاده است که در آن صورت نیز سؤال بسیار خواهد بود. در واقع این کتاب در مقابل این سؤال بزرگ قرار می‌گیرد که آیا شیوه مناسبی برای بیان داستان انتخاب شده است؟

آخرین سطور کتاب نیز از این مشکل بی‌نصیب نمانده و نویسنده گویی فراموش کرده است که نویسنده نامه‌ها، دختری است باسواد ابتدایی؛ ضمن اینکه به فضایی غیرواقعی قدم نهاده است. او بالحنی ادبی و متفاوت با بقیه متن از قول دخترک نوشته است: «می‌خواهم امشب بادبادک سفیدی درست کنم و این نامه را به دنباله آن ببندم و از پنجره اتاقم به هوا بفرستم.

وقتی بادبادک بالا برود و به آسمان برسد، تو می‌توانی نامه‌ام را بخوانی و یک روز، هر روزی که باشد، وقتی به آسمان نگاه کنم، جواب تو را بر ابرها خواهم خواند.» □

«داستان برای خواننده نقش عملی قائل نیست و کارکرد روضه را پیدا کرده است»
«برخلاف نظر نویسنده، پیشرفت علم الزاماً به عدالت نمی‌انجامد»
«شخصیت پدر بزرگ داستان با توجه به فرهنگ ما پذیرفته نیست»

را نیز به نوعی می‌توان بی‌عدالتی در برخورداری و استفاده از علم دانست.

واقعیت‌نمایی و باورپذیری

دخترک سه چشم را می‌توان داستانی واقعگرا خواند، هر چند که وجود دخترک سه چشم با کیفیتی که در داستان به آن اشاره شده است، تخیلی بیش نیست و شخصیت اصلی داستان، در واقع بنایی خیالی برای خود ساخته است. اما از آنجایی که وجود چنین خیالی مبتنی بر نوعی فریب است و این فریب واقعیت دارد و در داستان نیز به آن اشاره شده است. نمی‌توان آن را اثری «غیر واقعگرا» خواند. ضمن اینکه در سنخش گزاره‌های آن با واقعیت، موردی را نمی‌یابیم که نویسنده به عمد خواسته باشد، گزاره‌های غیرواقعگرایانه ارائه دهد.

ویژگی اصلی آثار واقعگرا باورپذیری آنهاست و باورپذیری هنگامی اتفاق می‌افتد که رویدادها و گزاره‌های داستان از چهارچوبی منطقی پیروی کند. به این سطور توجه کنید:

بابا بزرگ دستهایش را تو هوا تکان تکان داد و گفت: «تو سرم را خانه خراب کردی. خانه به آن خوبی را فروختید که خرج عمل چشم این یک الف بچه بکند.» (ص ۱۸)

چنین نگاهی به کودکان، بی‌شبهت به ماجرای همان دختر هندی و امثالهم نیست؛ حداقل به لحاظ مبانی نظری، در هر دو رویداد بین پول و کودک، اصالت به پول داده شده است. با توجه به اینکه حداقل در فرهنگ ما همیشه رابطه پدر بزرگها و مادر بزرگها با نوه‌ها رابطه‌ای قویتر از فرزندانها بوده است و معمولاً در داستانها، هنگامی که بین بچه و والدین شکرآب می‌شود، پدر بزرگها و مادر بزرگها طرف بچه را می‌گیرند، چنین ادعایی به راحتی اثبات شدنی نیست.

یک مشکل ساختاری